

# سرشاخه وهابیت

## سرشاخه وهابیت

ابن تیمیه از علمای قرن هشتم هجری، که تفکر بازگشت به سلف را بسط داده و عقائدی را که هیچ یک از مذاهب اسلامی قبول نداشتند در بین مردم ترویج داد، سرشاخه تفکر وهابیت می‌باشد. ابن تیمیه در آن دوران در اثر افکار و عقائد افراطی و تند خود مورد طرد علمای مذاهب اسلامی قرار گرفت و بارها با حکم علمای اسلام به زندان رفت. اما بعد از او افکارش در جامعه فروکش کرد تا اینکه در قرن 12 توسط محمد بن عبد الوهاب و وهابیت دوباره این افکار افراطی در جامعه رواج یافت. از اصول اعتقادی ابن تیمیه را می‌توان به: حمل صفات خبری بر معالنی لغوی، تنقیص مقام انبیاء (ع)، انکار فضائل اهل بیت (ع) و مخالفت با مذاهب اربعه اهل سنت اشاره نمود که همین افکار در وهابیت نیز جایگاه خاصی دارد.

احمد بن تیمیه در سال 661 ق؛ پنج سال پس از سقوط خلافت بغداد، در حرّان، از توابع شام دیده به جهان گشود و تحصیلات اولیه را تا 17 سالگی در آن سرزمین به پایان برد. ابن کثیر می‌گوید: در سال 667 ق در حالی که ابن تیمیه بیش از شش سال نداشت، مردم حرّان از جمله پدر او، که از علمای بزرگ شهر (شیخ البلد) بود از ترس حمله مغول شهر را ترک کردند و شهاب الدین عبدالحلیم پدر ابن تیمیه به همراه خانواده روانه دمشق شد. (1)

این کودک همان «احمد بن عبدالحلیم، ابن تیمیه حرّانی» است که آیین وهابیت، در قرن 12 ه بر اساس افکار و آراء او پی ریزی گردید.

شناخت عقاید وهابیان در گرو شناخت ابن تیمیه و آراء و عقاید او است. محمد بن عبد الوهاب مؤسس «وهابیت» بخشی از عقائد او را گرفت، و قسمت های دیگر آن را رها کرد و به آن اهمیت نداد. و بدین وسیله فرقه وهابیت را پایه ریزی نمود.

تا سال 698 ق چیزی از ابن تیمیه شنیده نشد ولی از آغاز قرن هشتم به تدریج افکار شاذ و نادر وی ظهور و بروز یافت. خصوصا هنگامی که ساکنین "حمّاه" از وی خواستند آیه «الرحمنُ علی العرش استوی» را تفسیر کند، در تفسیر این آیه دچار لغزش شد و برای خداوند جایگاهی در فراز آسمان ها که بر عرش تکیه کرده است؛ تعیین کرد!

حال آن که بسیاری از مسلمانان (به ویژه شیعیان) خدا را پیراسته از جسم و جسمانیت دانسته و برتر از آن می‌شمارند که در مکان خاصی محدود شود. زیرا آیاتی چون «لیس کمثله شیء» و «لم یکن له کفوا احد» با مفهوم روشن خود، آنان را از تشبیه خداوند به صفات مخلوقات باز داشته است.

اما ابن تیمیه از آیه مزبور تفسیری ارائه داد که مخالف آیات فوق و مستلزم شباهت خداوند به انسانهاست. انتشار پاسخ ابن تیمیه در دمشق و اطراف آن، غوغایی به راه انداخت و علما از جلال الدین حنفی، قاضی وقت، محاکمه وی را خواستار شدند. قاضی او را احضار کرد؛ ولی وی در محکمه حضور نیافت. (2)

ابن تیمیه در سال 704 ق به مسجد نارنج (یا مسجد تاریخ) در جوار مصلاهی شهر دمشق رفت و سنگی را که می‌گفتند: اثر پای حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بر آن هست و مردم

به آن تبرک می جستند؛ شکست و گفت تبرک و بوسیدن آن جایز نیست. (3) وضع به همین منوال می گذشت و ابن تیمیه پیوسته افکار عمومی را - با نظرات خود که بر خلاف آرای مشهور و رایج مسلمانان بود - متشنج می کرد، تا این که در سال 705 در دادگاه محکوم و به مصر تبعید شد. وی در سال 707 از زندان آزاد شد ولی تا سال 712 به شام برگشت و در آنجا به نشر افکار و نظریات خود پرداخت، تا این که مجدداً در سال 721 محکوم به زندان شد.

ابن تیمیه در شب دوشنبه 20 ذیقعدہ سال 728 ق در زندان قلعه دمشق درگذشت و ابن کثیر از شاگردانش بر جنازه اش حاضر شد.

همانطور که در تاریخ ثبت شده است ابن تیمیه عمری را با آشوب و در زندان گذراند که اینها همه به خاطر عقایدش بود که عموم مسلمانان را تکفیر می کرد و جهان اسلام را در زمانی که مسیحیان از غرب و مغلان از شرق مورد حمله و تهاجم قرار داده بودند از درون تخریب کرده و آنقدر در بین مسلمانان اختلاف و تفرقه می انداخت که مجبور به زندانی کردن او می شدند و سرانجام هم در زندان مرد.

عقاید و افکار کفرآمیز ابن تیمیه باعث شد از سوی عالمان بزرگ شام و مصر درباره افکار وی، بیانیتهایی صادر شده که نشانگر نقش او در تشویش افکار عمومی آن زمان و پاشیدن بذر نفاق در بین مسلمین می باشد. نمونه ای از آن در سفرنامه ابن بطوطه آمده است.

ابن بطوطه جهانگرد معروف در سفرنامه معروف خود "رحلة ابن بطوطه" می نویسد: من در دمشق فقیه بزرگ حنبله، تقی الدین بن تیمیه را دیدم، او در فنون گوناگون سخن می گفت ولی در عقل او چیزی بود؛ (و کان فی عقله شیء) آنگاه می افزود: وی در روز جمعه ای در مسجدی مشغول وعظ و ارشاد بود، که من در آنجا حضور داشتم. از جمله سخنان او این بود که:

خداوند (از عرش) به آسمان نخست، فرود می آید مانند فرود آمدن من از منبر. این سخن را گفت و یک پله از منبر پایین آمد. در این هنگام فقیهی مالکی به نام ابن الزهراء به مقابله برخاست و سخن او را رد کرد، مردم به طرفداری از ابن تیمیه برخاستند و فقیه معترض را با مشت و کفش زدند. (4) این نمونه ای از عقاید کفرآمیز وی است.

در پی نشر افکار کفرآمیز ابن تیمیه و چاپ کتاب های او، از سوی علمای اسلام و در راس آنها علمای اهل تسنن برای جلوگیری از انتشار فساد دو کار صورت گرفت:

- 1- در نقد و رد آراء او کتاب هایی نوشته شد از جمله:
  - شفاء السقام فی زیارة قبر خیرالانام، نگارش تقی الدین سبکی.
  - دفع الشبهه، نگارش تقی الدین الحصنی.
  - نجم المهتدی و رجم المقتدی، نگارش فخر بن معلم قرشی و ..

2- مراجع اهل تسنن در عصر او به تفسیق و گاهی به تکفیرش برخاسته و بدعت گذاری او را فاش نمودند. از جمله این افراد قاضی القضاة فرقه شافعی "بدر بن جماعه" بوده و قاضی القضاة سه مذهب دیگر در کشور مصر هر کدام به گونه ای علیه وی برخاستند. ابن کثیر می نویسد: 22 رجب سال 720 ق، ابن تیمیه به دارالسعادة احضار شد، و قضات و مفتیان مذاهب اسلامی (حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی) او را به خاطر فتاوی خلاف مذاهب اسلامی مذمت و به زندان محکوم کردند، تا این که در دوم محرم سال 721 ق، از زندان آزاد گردید.

شایان ذکر است که ابن تیمیه هم مانند دیگر انسانها نقاط مثبتی نیز داشته اما هواداران وی فقط نقاط مثبت او را در نظر گرفته و به نقاط منفی او کاری نداشتند. اما آزاداندیشان هر دو جنبه را دیده و نقادانه با وی برخورد کرده اند. عالمان آن عصر که هر کدام استوانه ای علمی در

شام و مصر بودند؛ دیدگاه های ابن تیمیه را با آموزه های انبیاء و اولیاء الهی مغایر دانسته و در نقد و رد آنها دست به قلم شده و کتاب هایی نوشته اند. افرادی همچون: شیخ صفی الدین هندی ارموی، شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، ابوبکر حصنی دمشقی، شهاب الدین احمد بن حجر عسقلانی، شهاب الدین بن حجر هیتمی، شیخ محمد کوثری مصری، و ..

ابن حجر هیتمی دانشمند اهل تسنن که همه به فضل وی اعتقاد دارند، در مورد ابن تیمیه می گوید:

سخنان ابن تیمیه فاقد ارزش بوده و او فردی بدعتگذار، گمراه و گمراه گر، و غیر متعادل است. خداوند به عدلش با او رفتار کرده و ما را از شر عقیده و راه و رسم وی حفظ کند. (5)

### مبانی فکری ابن تیمیه

مبانی فکری ابن تیمیه را در چهار بخش می توان خلاصه کرد:

#### 1- حمل صفات خبری بر معانی لغوی

در اصطلاح علم کلام، بخشی از صفات خدا را، صفات خبری می نامند، صفاتی که قرآن و حدیث از آن خبر داده و عقل و خرد، آن را درک نکرده است، مانند «وجه» و «ید» و «استواء بر عرش» و نظائر آنها که قسمتی از آنها در قرآن، و برخی دیگر در حدیث نبوی وارد شده است. شکی نیست که معانی لغوی این صفات، همراه با جسمانی بودن خداست. زیرا «وجه» به معنی «صورت» و «ید» به معنی دست و «استواء» به معنی استقرار و یا نشستن، از شؤون موجودات امکانی است، و خدای واجب الوجود، منزه از چنین معانی می باشد، از این جهت همه طوائف اسلامی به جز گروه «مجسمه» با توجه به قرائنی که در سیاق آیات است، معانی خاصی برای این صفات مطرح می کنند، که با مراجعه به تفاسیر و کتاب های کلامی روشن می گردد.

ولی متأسفانه ابن تیمیه اصرار می کند که آنچه در این باره وارد شده، بر همان معانی لغوی و متداول عرفی باید حمل گردد و کسانی را که این نوع از صفات را به کمک قرائن موجود در آیات و روایات بر معانی مجازی و کنایی حمل می کنند، «مؤوله» نامیده و آنها را انتقاد می کنند، و به این نیز اکتفا نمی کند و می گوید: همه صحابه و تابعان نیز بر این عقیده بوده اند.

#### 2- کاستن از مقامات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

بخش دوم تفکر او عادی جلوه دادن مقامات پیامبران و اولیای الهی است و این که آنان پس از مرگ کوچکترین تفاوتی با افراد عادی ندارند، او در این راستا، مسائلی را مطرح می کند که همگی یک هدف را تعقیب می کنند، و آن عادی جلوه دادن پیامبران، مخصوصاً پیامبر اسلام و اولیاء بزرگ دین است. روی این اساس می گوید:

- سفر برای زیارت پیامبر، حرام است.

- کیفیت زیارت پیامبر، از کیفیت زیارت اهل قبور تجاوز نمی کند.

- هر نوع پناه و سایبان بر قبور، حرام می باشد.

- پس از درگذشت پیامبر، هر گونه توسل به آن حضرت، بدعت و شرک است.

- سوگند به پیامبر و قرآن، و یا سوگند دادن خدا به آنها، شرک می باشد.

- برگزاری مراسم جشن و شادی در تولد پیامبر، بدعت به شمار می رود.

و .. که زیربنای آراء و نظریات او در این مسائل این است که برای توحید و شرک، حد منطقی قایل نشده و روی انگیزه خاصی، آنها را شرک، و بدعت و یا لااقل حرام می داند.

او در این قسمت، آراء و نظریاتی را مطرح می کند، که پیش از او، احدی از علمای اسلام، چیزی

نگفته اند. وی با لجاجت خاصی به جنگ همه می رود، و از این جهت از همان زمان، و پس از آن، افکار عمومی اهل تسنن بر او شورید. و بارها دستگیر و زندانی شد و ده ها کتاب بر رد اندیشه های او نوشته گردید.

### 3- انکار فضائل اهل البیت

بخش سوم از مبانی فکری او را انکار فضائل مسلم اهل بیت عصمت و طهارت که در صحاح و مسانید اهل تسنن وارد شده، تشکیل می دهد. وی در کتاب خود به نام «منهاج السنة» که به حق باید آن را «منهاج البدعة» دانست احادیث صحیحی را که مربوط به مناقب حضرت علی(علیه السلام) و خاندان اوست، بدون ارائه مدرکی، انکار می نماید و همه را جعل شده می داند، فضائلی که ده ها حافظ و حاکم از محدثان آن را نقل کرده و به صحت آنها تصریح کرده اند. از باب نمونه می گوید:

- نزول آیه: «انما ولیکم الله و رسوله» درباره علی(علیه السلام)، به اتفاق اهل علم، دروغ است، (6)

در حالی که متجاوز از شصت و چهار محدث و دانشمند، بر نزول آن آیه درباره امام تصریح کرده اند. (7)

- آیه: «قل لا اسالکم علیہ اجرا الا المودة فی القربی»، درباره خاندان رسالت نازل نشده است، (8)

در حالی که متجاوز از چهل و پنج محدث و دانشمند آن را نقل کرده اند. (9) و .. این نوع نقدها و ردها، علاوه بر این که حاکی از عدم مبالغت، در انتقاد است، خالی از یک نوع دشمنی باطنی با خاندان پیامبر نمی باشد. او با گشودن این باب، زحمات احمد بن حنبل را در تثبیت فضائل امام علی(علیه السلام) به هدر داد.

تا پیش از احمد بن حنبل، خلیفه چهارم بودن امام علی(علیه السلام) در میان محدثان اهل تسنن جا نیفتاده بود و در این قضیه، موافق و مخالف وجود داشت، او بود که امام علی(علیه السلام) را رسماً خلیفه چهارم از خلفای راشدین اعلام کرد و با زحمات فراوان توانست مساله «تربیع خلافت» را تثبیت کند، و از این طریق با ناصبی گری، سخت مبارزه نمود و کتاب «مناقب الصحابه» او بهترین گواه بر این مطلب است.

«حمصی» می گوید وقتی مساله «تربیع» از جانب احمد بن حنبل اعلام شد، به حضور او رفته و گفتم، کار شما، طعن بر طلحه و زبیر است، او صورت در هم کشید و گفت: من چه کار با آنان دارم؟ آنگاه سخنی از عبدالله بن عمر نقل کردم، او در پاسخ گفت: عمر بهتر از فرزندش است، او علی(علیه السلام) را عضو شورای شش نفره قرار داد، و علی(علیه السلام) نیز خود را امیرمؤمنان معرفی کرد، حالا من بگویم، علی امیرمؤمنان نیست؟ (10) ولی ابن تیمیه حنبلی از راه امام مذهب خود، منحرف شد و با انکار فضائل امام علی(علیه السلام)، روح ناصبی گری و انکار فضائل اهل البیت را پرورش داد.

### 4- مخالفت با مذاهب چهارگانه اهل تسنن

بخش چهارم از انحراف فکری او مخالفت وی با مذاهب چهارگانه اهل تسنن در باب نکاح و طلاق است که شاید در برخی از مسائل، حق با ابن تیمیه باشد. ولی یک چنین مخالفت با مبانی فکری اهل تسنن که اجماع فقهای یک عصر، تا چه رسد به چند عصر را حجت می دانند، سازگار نیست.

اما این سوال به اذهان متبادر می شود که چرا و چگونه بار دیگر این مکتب در قرن 12 هجری از

انزوا و گمنامی رهیده و مجدداً به نشر و ترویج آن پرداخته شده است؟  
محمد بن عبدالوهاب که از نیم خورده ابن تیمیه استفاده می کند، تنها، بخش دوم از مبانی فکری او را گرفت، و به سه بخش دیگر اهمیت نداد، هر چند اخیراً بخش نخست (جهت داشتن خدا) به وسیله مفتی سعودی «عبدالعزیز بن باز» به صورت کمرنگ احیاء شده است. و اخیراً در عربستان سعودی کتابی به نام «علاقة الاثبات و التفویض» پیرامون صفات خبری با تقریظ «عبدالعزیز بن باز» منتشر شده است، و مجموع کتاب حاکی است که مؤلف و تقریظ نویس در صدد احیاء بخش نخست از مبانی فکری «ابن تیمیه» هستند. (11)  
در نهایت مبحث باید بگوییم که بالاخره بر اثر مبارزات بسیار علیه افکار ابن تیمیه، از مکتب وی جز در کتاب های شاگرد وی، ابن قیم جوزی، نامی باقی نماند. جالب است بدانید که حتی شاگرد وی نیز در کتاب "الروح" نظرات استاد خود را به چالش کشانده است.

#### پی نوشت ها

- 1- البداية و النهایه، ج 13، ص 255.
- 2- وهابیت مبانی فکری و کارنامه عملی، جعفر سبحانی، ص 24-25.
- 3- البداية و النهایه، ج 14، ص 34/ دائرةالمعارف، ج 3، ص 173.
- 4- رحلة ابن بطوطه، صص 95-96.
- 5- الفتاوی الحديثة، ص 86.
- 6- منهاج السنة، ج 1، ص 1.
- 7- به الغدير، ج 3، ص 156 تا 172 مراجعه فرمایید.
- 8- منهاج السنة، ج 2، ص 118.
- 9- به الغدير، ج 3، ص 156 تا 172 مراجعه فرمایید.
- 10- طبقات الحنابلة، 393/1.
- 11- فرهنگ عقائد و مذاهب اسلامی، جعفر سبحانی، ج 3، ص 19.